



جلد اول: فرودگاه- پرواز ۷۰۷، ما از گذشته آمده‌ایم، اتاق‌ها

صدای انهدام



► **پیام حیدر قرزوبینی**

«نمایشنامه‌های شاعر» احتمالاً بهترین عنوانی است که برای نمایشنامه‌های احمدرضا احمدی انتخاب شده است. جلد اول «نمایشنامه‌های شاعر»، سه نمایشنامه با عنوان‌های «فرودگاه- پرواز ۷۰۷»، «ما از گذشته آمده‌ایم» و «اتاق‌ها» را دربر گرفته است. سه نمایشنامه‌ای که اگرچه مستقل از هم هستند اما نقاط اشتراک زیادی در هر سه آنها وجود دارد که آن‌ها را در پیوند با هم قرار داده است. فراتر از این و در سطحی کلی‌تر، این سه نمایشنامه در پیوند با جهان شعری احمدرضا احمدی هستند و به‌نوعی می‌توان این نمایشنامه‌ها را اجرایی متفاوت از ایده‌هایی دانست که شاعر پیش از این در شعرهای پی گرفته بود. در هر سه نمایشنامه این کتاب، مانند شعرهای شاعر، تئورنالیسم با سوررنالیسم درآمیخته است و عناصر عادی زندگی روزمره با رویا و خیال پیوند خورده‌اند.

نمایشنامه اول کتاب، «فرودگاه- پرواز ۷۰۷»، که می‌توان آن را خواندنی‌ترین نمایشنامه کتاب دانست، در همان سطرهای ابتدایی‌اش، یکی از ایده‌های اصلی هر سه نمایشنامه و در سطحی کلی‌تر یکی از دغدغه‌های همیشگی احمدرضا احمدی را نشان می‌دهد. شاعری در اتاقش و در شبی مثل شب‌های دیگر در حال خوردن شامش است که به‌ناگاه رادیو به اختیار خود روشن می‌شود و شاعر هراسان صدای رادیو را می‌شنود: «در این شب دل‌آویز پاییزی که ستارگان سوسو می‌زنند و ماه در بدر کامل است، عشق و انهدام در وضوح کامل‌اند، و همه‌چیز روشن و شفاف. «عشق و انهدام» مفاهیمی‌اند که حضورشان بیش‌وکم در هر سه نمایشنامه کتاب دیده می‌شود. انهدام به‌نوعی سرنوشت مشترک

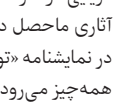


جهان هر سه نمایشنامه کتاب است و احضار عشق و پناه‌بردن به آن راهی است برای مقاومت در برابر انهدام یا فرار از آن. در نمایشنامه اول، صدای رادیو، صدای دانای کل یا صدای اراده‌ای برتر است که هروقت بخواهد آدم‌های نمایش را خطاب قرار می‌دهد و انگار از سرنوشت هریک از آنها باخبر است یا حتی خود اوست که سرنوشت آن‌ها را ساخته است. شاعر برآشفته و هراسان می‌خواهد رادیو را خاموش کند اما صدای رادیو قطع نمی‌شود. این صدا زندگی شاعر را بحرانی می‌کند و به او دستور می‌دهد که همین امشب باید اتاقش را ترک کند. وقت خروج همیشگی شاعر از اتاقش و زندگی آرام روزمره‌اش رسیده و حالا در این اتاق هر وسیله‌ای صدا یا نشانه‌ای از بحران و انهدام را در خود دارد: صدای آژیر قرمز، صدای مهیب خراب‌شدن ساختمان‌ها، صدای مته برقی، شیون مدام کودکان و... گرچه صدای رادیو به‌یکباره در اتاق شاعر شنیده شده، اما این صدا یا این اراده همیشه در زندگی آدم‌های نمایش وجود داشته و این‌بار نمایان شده و حضور خود را علنی کرده است.

حضور ناگهانی صدای رادیو در متن زندگی واقعی شاعر، فضایی سوررئال می‌آفریند که پر است از تردید و مرگ و تنهایی و ناامیدی. صدای رادیو، گاه تمثیلی است از صدایی مسلط که از جهان ناشناخته یا جهانی دیگر به گوش می‌رسد. این صدا همیشه ناظر اعمال آدم‌های نمایش بوده است. در هر سه نمایشنامه کتاب، فضایی کابوس‌زده و بحرانی وجود دارد. کابوس‌هایی که زمان خطی را به بحران می‌کشند و آدم‌های

نمایشنامه‌ها هرچقدر تلاش کنند تا به مکانی دیگر یا به زمان گذشته پناه ببرند، باز واقعیت از جایی بیرون می‌زند و جغرافیایی ناآشنا برای آنها پدید می‌آورد. در هر گوشه از جهان هر سه نمایشنامه کتاب ردی از مرگ حضور دارد و بیمارستان، گورستان، آمبولانس سیاه همگی نشانه‌هایی از مرگ یا انهدام جهان آدم‌های «نمایشنامه‌های شاعر» است.

برگ برنده شاعر



► **علی شروقوی**

آثار ادبی که بر پایه باور و خلق امر محال پدید می‌آیند، فارغ از کم و کیف و ضعف و قوت‌هایشان، قلاب خود را به حواس خواننده‌ای که سرش برای درافتادن با جهان درد می‌کند، می‌اندازند و هر چهار نمایشنامه جلد سوم «نمایشنامه‌های شاعر» احمدرضا احمدی– شامل «انبار‌ها»، «پیل‌ها»، «ماهتاب دریایی» و «تولد اول، تولد دوم» – آثاری هستند از این‌دست. آثاری حاصل دلواپسی برای جهانی که به گفته صاحب هتل در نمایشنامه «تولد اول، تولد دوم» به سمت حذف هرچه‌بیشتر همه‌چیز می‌رود. به سمت یک نابودی بزرگ.

جنگ و بمباران و بیماری؛ این‌ها کلمات کلیدی‌ای هستند که کم‌وبیش در هر چهار نمایشنامه با آن‌ها مواجه می‌شویم.

و در هر چهار نمایشنامه جان دلواپسی هست که خود را به خطر می‌اندازد تا مانند پیرمرد داستان «آخرین برگ» اُ. هنری که با کشیدن برگ روی دیوار به دختر بیمار امید زندگی داد و او را از مرگ رهااید، جهان و ساکنان جهان را از نابودی و مرگ و افسردگی برهاند.

ایین جان دلواپس را اگر با پیرمرد داستان اُ. هنری قیاس می‌کنم نه صرفاً از سر شباهتی کلی که به دلیل پیوندی

عمیق‌تر میان جنس فداکاری شخصیت داستان اُ. هنری و ازخودگذشتگی بی چشم‌داشت آن جان دلواپس نمایشنامه‌های شاعر است. جان دلواپسی که در هر نمایشنامه در هیئتی ظاهر می‌شود؛ در نمایشنامه «انبار‌ها» در هیئت زن پریشان و خانم معلم ناشنوایان، در نمایشنامه پیل‌ها در هیئت «خانم مجلل»، در نمایشنامه «ماهتاب دریایی» در



جلد دوم: سایه‌ها، سردخانه و خواب

در دوزخ کلمات



► **شیمیا بهرهمند**

«سایه‌ها»، «سردخانه» و «خواب». سه نمایشنامه با شخصیت محوری چند «شاعر»، که مستقل و مجزایند گرچه خویش آن‌ها در امتداد هم نیز معنایی دیگر به‌دست می‌دهد. «دوزخ کلمات»، تعبیر شاعر در نمایشنامه نخست –«سایه‌ها»– وضعیتِی است که در دو نمایشنامه دیگر نیز با آن مواجهیم. شاعران گویی در دوزخی گرفتار آمده‌اند که ماحصل «تکرار کلمات» است و سقوط در گذشته، در «سایه‌ها» شاعر اول و همسر شاعر اول، نشسته‌اند به‌انتظار میهمانان خود، شاعر دوم و همسرش اما صاحبخانه سر می‌رسد که سایه‌های مزاحم «شما چهار نفر» همسایه‌ها را می‌آزارند و ناپدید می‌شوند. سَایه‌ها همیشه یک‌قدم از شاعران و همسران آنان پیش‌ترند. تصمیمات مهم زندگی آنان را سایه‌ها می‌گیرند. تا اینجاِی کار صاحبخانه شاکلی است و از «هجوم سایه‌اش» در امان. اما چند لحظه بعد صاحبخانه هراسان وارد می‌شود و اعلام می‌کند که سایه‌اش سرنوشت او را دست گرفته است. سایه‌ها روی صحنه می‌آیند و به صاحبانشان ادای احترام می‌کنند. صحنه دوم از آن سایه‌هاست که دیگر شعر نیز می‌گویند. این نمایشنامه با تمام خودبستگی‌اش، به‌طرزی استعاری میل به پرتاب‌کردن ما به بیرون از خودش، به وضعیت پیرامون شعر و ادبیات ما دارد. اگر تا دیروز نویسنده‌ای برای سایه خود که نه، خطاب به سایه خود می‌نوشت و

مردم را خطاب می‌کرد، امروز عنان ادبیات ما دست‌کم در وجه غالب آن به‌دست سایه‌هاست. اگر جهان‌بینی شخصی و ذهنی نویسنده‌ای او را هم‌نشین و همسایه سایه‌اش می‌کرد، نویسندگانی با جهان‌بینی محدود و باورمند به ادبیاتٔ موسوم به «خوشخوان» از سایه خود نیز پرت افتاده‌اند، چه برسد به خطاب‌کردن یا برساختن مردم. درنه‌ایات این سایه‌ها هستند که تقدیر این‌دست

احمد رضا احمدی

جلد چهارم: نیمکت آبی‌رنگ، در انتهای دریا و ضیافتی مجلل

کژنمایی شاعرانه



► **بابک ذاکری**

در «ضیافتی مجلل» نماینده پروانه‌ها در «انجمن مبارزه با آلام بشری» خودکشی می‌کند و در «نیمکت آبی‌رنگ، در انتهای دریا» هم دروازه‌بان که با رفیق بوکسور در کل نمایش‌نامه در حال گفتگوست، بی‌آنکه دزکی از چگونگی خودکشی‌اش در نمایشنامه آورده شود، خودکشی می‌کند. دروازه‌بان و بوکسور دو ورزشکار بازنشسته یا شاید ورشکسته‌اند که منتظرند روزی قدرشان شناخته شود و ثروت و خوشبختی به سوبشان هجوم بیاورد، اما علی‌الحساب تا آن روز باید ساعت‌های متوالی بنشینند و سبزی پاک کنند. واضح است که دروازه‌بان از وضعیتش ناراضی است و تنها آنچه وصلش می‌کند به زندگی که در یک اتاق نمور می‌گذرد، امیدش به روزی است که بتواند توانایی‌هایش را عیان کند. اما نماینده پروانه‌ها راضی است، «من نماینده پروانه‌های پایتخت هستم. از شغلم رضایت دارم چون اصلاً چنین شغلی وجود ندارد. شهردار منطقه ما این شغل را اختراع کرده. از من و دوست شاعرم در سرشماری‌ها به نام اشخاص متفرقه یاد می‌شود.» خودکشی این دو در دو نمایشنامه به دلیل ناراضیاتی از زندگی نیست، چه آنکه راضی است از زندگی سیر است و آنکه ناراضی است نیز.

زنچیره علّی گشت، یا به‌عبارت‌دیگر نباید در پی منطقی در نمایشنامه‌های او بود که در ادامه منطق آشکار دنیاست. ذهن احمدرضا احمدی مانند یک شاعر کار می‌کند و این شاید مهم‌ترین ویژگی نوشته‌های او باشد، بیهوده نیست نام مجموعه نمایشنامه‌های چهارجلدی او «نمایشنامه‌های شاعر» است. همین عنوان گویا قرار است خواننده را قانع کند که قرار نیست نمایشنامه‌ای

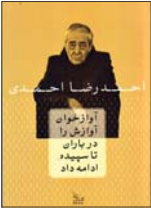
نویسندگان و شاعران را در بازاری که چندان هم «بازار» نیست، رقم می‌زنند. ازاین‌روست که این وجه ادبیات ما، به‌جای تکیه‌بر مخاطبان و خواندگانش، به نسخ فروش‌رفته کتاب‌ها و خریداران آنها نگاه دارد و ناگفته پیداست که «مخاطبان» آثار ادبی چندان نسبت سرراستی با «خردیاران» آنها ندارند و این را از تأثیر و ظنین آثار ادبی در جامعه می‌توان دریافت. احمدرضا احمدی، شاعری که داستان و نمایشنامه هم نوشته، در تمام سالیان نوشتن و کار ادبی با هنرهای دیگر ازجمله تئاتر و خاصه سینما هم در تماس مدام بوده و ازاین‌رو خواسته یا ناخواسته در «سایه‌ها» وضعیتی را رقم می‌زند که به یک تعبیر می‌تواند تصویرِ روزگار ادبیات ما باشد، روزگاری که از پس سال‌های نوشتن احمدرضا احمدی و هم‌مسئلگانشان در رسید و هیچ در فکر تعیین و تبیین سبک یا بوطیقای برای داستان‌ها و شعرهای خود نبود و در بهترین حالت، جانبدار گرایشی ازپیش‌موجود شد. شخصیت‌های «سایه‌ها» نیز در هراس از گذشته‌ای هستند که مدام رو به‌سوی آن دارند: «سقوط است/ آیا باید باور کرد/ آیا باید در گذشته سقوط کرد/ چشمان من گواه به گذشته دارن نه اکنون/ از پنجره نسیم می‌آید/ بر آرزوها و نیست‌های من می‌وزد... و سپس ما در دوزخ کلمات کم می‌شویم.»

سایه‌ها کلمات را هم در ید خود گرفته‌اند، چند صفحه بعد سایه‌ها شعر هم می‌گویند. در «سردخانه» هم چهار شاعر قصد کرده‌اند به خودکشی. یکی از ترس ازدست‌دادن حافظه، وضعیتی که جریان نویسندگان اخیر به آن دچارند و ازاین‌رو چاپ‌کردن نوشته‌هاشان را معادلِ خلقِ «ادبیات» می‌دانند. دیگری اما می‌ترسد که «باز شعر بگویم»، چه‌بسا در دوزخ کلمات گرفتار آید؛ و اما «خواب» بیشتر خود شاعر یا شاعران دیگر را خطاب می‌کند. شاعر بیکار شده است، دیگر چیزی هم برای فروش نداشته که مهمانی ناخوانده وارد می‌شود و نمایشی ترتیب می‌دهد تا نشان دهد لنگه‌گفتش شاعر هم قدر دارد. اما همه‌چیز صحنه‌سازی از کار درمی‌آید و آنچه می‌ماند خواب و خیالی توخالی است که شاعر و همسر شاعر را به دوزخ کلمات می‌گشاند.

وقت خوب مصائب

به تماشای آتش‌بازی

«از دور‌ها خبر ندارم/ و نزدیکم بوی رخوت می‌دهد/ هرچه را که بدست آورده‌ام/ باختم‌ام/ در گمنامی/ سراغ شاعرانی را می‌گیرم/ که عجله کردند و زود مردند/ ساقه‌های خشک گیاه/ در کنارم از باد می‌لغزند/ بسوی ناکامی و تلخی/ می‌روند/ چاره‌ای نیست/ باید همه‌چیز را قبول کرد/ و ساکت بود/ گل‌ها در انزوایشان پژمرده/ می‌شوند/ و تسلیم باد می‌شوند/ بی‌خبر از تبارم/ سراغ قایق‌ها را می‌گیرم/ که در یخبندان دریا/ پلاسیبند/ و کسی از آنها/ یاد نکرد/ در ساعت ۱۰ صبح/ این پنج‌شنبه بهاری/ نام تبارم را/ چنگ می‌اندارم/ و آترا طعمه آتش/ می‌کنم/ در ایین تنگنا که نامش/ اتاق است/ دندان‌ها/ و دست‌هایم/ به فرمان من نیستند/ از چیزی دلهره ندارم/ حتی مرگ اگر/ مرا و اتاق مرا انتخاب/ کرده باشد/ پاهایم را در اتاقم/ دراز می‌کنم/ و زمان را نادیده می‌گیرم/ ترا صدا می‌کنم/ سال‌های کم‌شده و دوری را/ بحساب تقدیر می‌گذارم/ نه انتخاب و شوق من». این شعر «شوق من» نام دارد و یکی از شعرهای مجموعه‌ای به نام «آواخوان آوازش را در باران تا سپیده ادامه داد» احمدرضا احمدی است. این دفتر شعر را نشر چلچله به تازگی به چاپ رسانده و احمدرضا احمدی آن را به فواد نظیری، «شاعر و دوست من»، تقدیم کرده است. احمدی در این مجموعه پنجاه شعرش را به چاپ رسانده و اگرچه رد‌گذر زمان در این شعرها دیده می‌شود اما همچنان عناصر اصلی جهان شعری او در شعرهای این دفتر دیده می‌شود. عشق هنوز هم یگانه امری است که می‌تواند زندگی را تغییر دهد و جهانی دیگر را پیش‌رویمان بیافریند: «در شب‌های خارج از این اتاق/ عطر عشق را می‌شنوم/ اما باور نمی‌کنم/ شاید عشق بار دیگر بیاید/ و این مانده‌ی زندگی را به باد/ بدهد/ امتیازات عشق را می‌دانم/ امسا دیگر/ نمی‌خواهم باور کنم/ دیگر/ هرکس مرا صدا کند/ جواب می‌دهم/ حتی غریبه‌ها اگر مرا صدا کنند/ جواب می‌دهم/ کل سرخ و مرا هنوز به‌نظرم/ به یاد داشته باشند/ که همیشه عاشقشان بودم/ با خودم خو گرفته‌ام/ اما خودم را باور ندارم/ کل سرخی را به یاد دارم/ که باد آترا از من ربود/ نمی‌دانم به کجا برد/ آیا در لیوانی آب/ به آن کل سرخ جا داد/ به من بگویید/ به کجا تکیه کنم/ زمین ناهموار/ لغات بی‌معنی/ زمان‌های گذشته/ خشک و اندوهیار/ که از ما فاصله نمی‌گیرند/ یا در پشت پنجره‌ی ما/ قدم می‌زنند». در شعرهای این مجموعه احمدی نیز اشیا و عناصر زندگی روزمره حضوری پررنگ دارند و با نگاهی سوررئالیستی در شعرهای شاعر وارد شده‌اند. در شعری دیگر از این مجموعه با عنوان «باید باور می‌کردیم» می‌خوانیم: «باید باور می‌کردیم/ مرگ گاهی دلپذیر نبود/ آن‌وقت بود/ که ما از لباس‌های سیاه/ نفرت نداشتیم/ و در شیشه‌های خالی نوشابه/ مرگ را کم می‌کردیم/ اما آن‌وقت/ زندگی و شیشه‌ی خالی نوشابه/ شفاف می‌شدند/ ما به هنگام دیدن مرگ/ از پشت پنجره/ زمان را شفاف دیدیم/ که در کنار دختری جوان/ در خیابان‌های پاریس/ پس از باران/ قدم می‌زد/ آن‌وقت بود که تنهایی را/ خوفناک می‌دیدیم/ و از مرگ وحشتی نداشتیم.»



نشر چلچله

مرا هنوز احمدرضا صدا می‌کنند

«بدون دریا از قایق می‌نویسم» عنوان مجموعه شعر دیگری از احمدرضا احمدی است که این نیز توسط نشر چلچله به‌چاپ رسیده است. در برخی شعرهای این مجموعه مثل دیگر شعرهای سال‌های اخیر شاعر، رد بیماری را دیده می‌شود. احمدی حتی در این شعرهایش نیز، بیماری و بیمارستان را از صافی تخلیش‌کنرانده است و به شعرش وارد کرده است. در شعر اول مجموعه با نام «اتاق عمل، پرستاران، همسر» می‌خوانیم: «بر قله‌های درختان/ پرنده‌ای ما را/ صدا می‌کند/ به‌دنبال سوزمین مادریش است/ که کم کرده است/ امشب مهتاب بیداد می‌کند/ قرار است/ فردا قلب مرا عمل کند/ من تسلیم و خوش‌نام/ لیوانم را از چای بیمارستان/ بر می‌کنم/ در انتظار جراح هستم/ پرنده از قله‌های درختان بازگشته است/ به پنجره‌ی بیمارستان نوک می‌زند/ شاید خیال نجات مرا دارد/ اما دیر است/ کلمات را زخم می‌زنم/ همسر در کنار تختخواب من/ در بیمارستان/ چای مرا هم می‌زند/ که قبل از عمل بپرشم/ چای را می‌نوشم/ از کلمات خون می‌ریزد/ آواخوانی در بیمارستان نیست/ که با آوازش مرا دلداری دهد/ آمبول‌های بی‌حسی را/ پرستاران/ به اطراف قلبم می‌زنند/ ساعت را نگاه می‌کنند/ در انتظار جراح هستند/ با من مهربان هستند/ به من لیخنه می‌زنند/ از همسر می‌خواهند/ اتاق را ترک کند/ همسرم چراغ‌ها را نگاه می‌کند/ از اتاق عمل بیرون می‌رود». غم و اندوه سال‌های رفته و عشق‌های فراموش‌شده در برخی شعرهای احمدی جاخوش کرده‌اند. او حالا، از فراز سال‌ها و گاه در بستر درد و بیماری، گذشته را تمام آرزوها و شکست‌ها و امیدهایش می‌بیند. او حالا می‌تواند گذشته را با طنزی تلخ و ظریف و با همه فراز و فرودهایش ببیند و تصویر کند. در شعری با نام «مسابقه فوتبال» از همین مجموعه می‌خوانیم: «به آسمان زمستانی امید می‌نمست/ هرچه خیره شویم/ بر غصه‌ها و ناامیدی‌های ما/ اضافه می‌شود/ از پشت ما/ مردان با دانشنه‌های براق/ حرکت می‌کنند/ ما قصد آنان را نمی‌دانیم/ شاید یکبار/ فقط یکبار/ جواب دشنام آنان را/ داده بودیم/ به آسمان زمستانی هم امید نیست/ بیهوده سبب را از پوستش جدا کردیم/ و در ازدحام خیابان‌ها/ گمش کردیم/ تا امروز با سکوت تناول/ کرده بویم/ طعام ما سکوت بود/ با جرعه‌ای آب تلخ و زهرآگین/ به ما نیاموختند/ از چه باید یاد کنیم/ که روز ما به خوش بگذرد/ در عکس‌ها ما غایب/ بوییم/ و در روزهای تعطیل/ در باران گم می‌شدیم/ و در پایان روز تعطیل/ یافت می‌شدیم/ هرچه از پدر و مادر شنیده/ بودیم/ فراموش کرده بودیم/ اکنون تنها/ بیهوده در خیابان ایستاده‌ایم/ صبوری ما هم به پایان/ است/ از یکبار ورزشگاه عبور می‌کنیم/ مسابقه فوتبال است/ جمعیت فریاد می‌زند/ آن‌که خوشبخت است/ فوتبال را دوست دارد».



نشر چلچله